

درس گفتار

دیبچه ای به

فلسفه اخلاق

استاد /

محمد لگنهاوسن

شنبه ها ساعت ۱۶ تا ۱۸



اسکای روم
SKYROOM

جلسه به صورت مجازی از بستر
اسکای روم برگزار می شود



خانه اخلاق پژوهان جوان

www.EthicsHouse.ir

 EthicsHouse

جلسه هشتم

درس گفتار

دیبچه ای به فلسفه اخلاق

آقای دکتر محمد لگنهاوسن

شنبه ۲۷ آذر ۱۴۰۰

به قلم: حکمت سجادی و نسرتین کمالی

چکیده:

وظیفه‌گرایی یکی از نظریات عمده در اخلاق هنجاری است که به دلیل تکرر نظرات وظیفه‌گرا، تعریف واحدی از آن وجود ندارد. معمولاً این نظریه در مقابله با غایت‌گرایی تعریف می‌شود. یعنی نظریه‌ای است که ایجاد بهترین نتایج را ملاک درستی و وظیفه نمی‌داند. خلاف تصور مشهور، هدف قرار دادن ایجاد بیشترین خوبی، ملاک وظیفه‌گرایی نیست. ملاک درستی اعمال در نظریه‌های مختلف وظیفه‌گرایی، چیزی از قبیل اصول عقلی، مانند اصل تعمیم‌پذیری، ذات اعمال، امر الهی، قرارداد اجتماعی، اراده و انتخاب فردی یا حقوق است.

کلیدواژه‌گان: اخلاق اصالت، خاص‌گرایی، نیچه، هایدگر

اخلاق اصالت

وظیفه‌گرایی اخلاقی^۱

تعبیر وظیفه‌گرایی در قرن نوزدهم توسط جرمی بنتام^۲ وضع شده است. ریشه یونانی کلمه‌ی Deontology به Deon باز می‌گردد و البته گاهی نیز آن را به Duty ترجمه می‌کنند. وظیفه‌گرایی اصولی را جهت درستی اخلاق و عدالت و همچنین شیوه‌هایی غیر از روش‌های رسیدن به یک غایت خاص یا رسیدن به حداکثر سود یا خیرخواهی برای دیگران معرفی می‌کند. وظیفه‌گرایی بیشتر از هر فیلسوف دیگری، به فلسفه کانت نسبت داده می‌شود. زندگی ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) الگویی برای مفهوم وظیفه‌گرایی در اخلاق است. البته ایشان از این تعبیر استفاده نکرده و جرمی بنتام واضح این تعبیر بوده است.

چند نکته:

اول: ما می‌توانیم وظیفه را بدون در نظر گرفتن غایت کار تشخیص دهیم. ما فقط باید به اصولی توجه داشته باشیم که نسبت به اهداف مقدم هستند. کانت معتقد است این اصول به طور ضمنی در عقل عملی یافت می‌شوند.

^۱ Deontological ethics

^۲ Jeremy Bentham

دوم: کانت معتقد است دلایل اخلاقی ما برای انجام یا پرهیز از انجام یک عملی می‌توانند مهم‌تر از همه‌ی دلایل دیگر باشند. مثلا ممکن است دلایل زیبایی‌شناسانه، دلایل مربوط به آداب و رسوم یا دلایل به جهت احتیاط هم وجود داشته باشند اما دلایل اخلاقی همیشه مهمتر هستند.

سوم: وظیفه به همه‌ی فاعل‌های عاقل صرف نظر از اینکه چه هدفی دارند دلیل کافی می‌دهد.

متفکران وظیفه‌گرا

به غیر از کانت، بسیاری از فلاسفه دیگری نیز وجود داشته‌اند که دیدگاه اخلاق وظیفه‌محور را پذیرفتند؛ از جمله اینها دیوید راس^۳ (در ۱۹۷۱ درگذشت)، آرتور پریچرد^۴ (در ۱۹۴۷ درگذشت) و جان راولز^۵ (در ۲۰۰۲ درگذشت) و دیگران بودند. راولز تا حد زیادی تحت تأثیر کانت بود. می‌توانید با دیدگاه وظیفه‌گرایانه وی در مقاله "عدالت به عنوان انصاف"^۶ او آشنا شوید.

همچنین رابرت نوزیک هم تعریفی از وظایف اخلاقی به عنوان قیدهایی برای رفتار ما ارائه می‌دهد. این قیدها به اصطلاح وی **Side Constrains**، چیزهایی هستند که به رفتار و اعمال ما حد و قید می‌بخشند. این نکته، قراردادگرایی توماس اسکانلن^۷ را نیز تحت تأثیر اخلاق وظیفه‌گرایی قرار می‌دهد.

اخلاق وظیفه‌گرا مانند اخلاق فضیلت‌گرا یا اخلاق غایت‌گرا، مخالف نتیجه‌گرایی است. اما منظور این نیست که ما نباید در اخلاق فضیلت‌گرا یا اخلاق وظیفه‌گرا هیچ توجهی به غایت یا اهداف داشته باشیم و یا نباید استدلال کنیم که چه‌طور می‌توانیم به یک وضعیت بهتر برسیم. وظیفه‌گرایان منکر این نیستند که ما باید به اهداف توجه داشته باشیم. اصولا تمام کسانی که در زمینه اخلاق فعالیت می‌کنند این مطلب را پذیرفته‌اند که باید به اهداف توجه داشته باشیم و در هنگامه‌ی دوراهی‌ها، باید به این بیاندیشیم که کدام راه باعث افزایش سود و کدام باعث سود کمتر می‌شود؛ و البته که باید بیشترین سود را برگزینیم.

در واقع تفاوت اصلی این است که اخلاق وظیفه‌گرا اصرار دارد که نمی‌توان گفت چیزی به لحاظ اخلاقی درست است تنها در صورتی که آن منجر به بیشترین سود شود. به علاوه این دیدگاه اشاره به این دارد که ملاحظات مربوط به فضایل اخلاقی، ثانویه هستند و در مرتبه‌ی بعد از ملاحظات مربوط به وظایف قرار می‌گیرند.

اخلاق وظیفه‌محور و اخلاق فضیلت‌محور و اخلاق غایت‌محور معتقد هستند که ما نمی‌توانیم تعیین کنیم که کار درست بر اساس چه چیزی بیشترین سود را ایجاد می‌کند از همین رو، برخی از نویسنده‌های حوزه‌ی اخلاق، وظیفه‌گرایی را به عنوان

³ William David Ross

⁴ Harold Arthur Prichard

⁵ John Rawls

⁶ Justice as Fairness

⁷ Thomas Scanlon

نظریه‌ی هنجاری اخلاقی می‌شناسند که هر نوع نظریه‌ی نتیجه‌گرایانه را رد می‌کند. در نتیجه آنها حتی فلسفه ارسطو را یک نوع نظریه‌ی وظیفه‌گرایانه می‌دانند. برخی دیگر می‌گویند، غایت‌گرایی و نتیجه‌گرایی باید در کنار هم باشند؛ به این علت که هر دو به اهداف توجه دارند. حال این اهداف می‌توانند اهدافی باشند که طبیعت ما آنها را تعیین می‌کند، یا اهدافی که به‌عنوان نتیجه‌ی کار و یا تصمیمات ما می‌باشند. در دایره‌المعارف‌های مختلف تقسیم‌بندی‌های متنوع و متفاوتی از این مکاتب وجود دارند. در این میان جان راولز هم یک تقسیم‌بندی را مطرح می‌کند: درست بودن به خوب بودن تقدم دارد. یعنی از دیدگاه وی، وظیفه مهمتر از ارزش است .

وظیفه‌گرایی کانت

از دیدگاه کانت، نباید آن چیزی که درست است را به‌عنوان چیزی که ما را به یک هدف خاص می‌رساند یا بیشترین سود را ایجاد می‌کند تعریف کنیم. بلکه وی معتقد است ما تنها زمانی می‌توانیم بفهمیم که چیزی واقعا ارزشمند است که فقط به وظیفه توجه داشته باشیم. از نظر کانت تنها چیزی که به صورت فی نفسه خوب است اراده‌ی خوب می‌باشد. اراده خوب چیست؟ اراده‌ی خوب اراده‌ای است که کار درست را انجام می‌دهد فقط به خاطر اینکه آن کار درست است؛ نه به خاطر پاداش اخروی یا سود دنیوی و حتی نه به خاطر عشق به خدا .

کانت می‌گوید تنها انگیزه در یک اراده‌ی پاک و درست این است که کاری را فقط به این دلیل انجام دهد که آن کاری درست است. اما در عین حال، کسی نمی‌تواند یک اراده‌ی خوب داشته باشد صرفاً بدین واسطه که هدفش داشتن اراده‌ی خوب است. یعنی نباید فکر کنیم که چون آن چیزی که فی‌نفسه خوب است، اراده خوب می‌باشد پس تنها لازم است سعی کنیم که فقط یک اراده خوب داشته باشیم. کانت می‌گوید که شما به این طریق و به طور مستقیم به هدفتان نمی‌رسید.

آن چیزی که ما باید هدف اصلی و بی‌واسطه‌ی خود قرار دهیم به تعبیر کانت SUMMUM BONUM است. این شامل بیشترین و بالاترین خیرهاست. گاهی این کلمه ترجمه به "بالاترین خیر"، "خیر مطلق" و یا "خیر اعلی" می‌شود.

کانت معتقد است که اینکه یک شخص تنها یک اراده‌ی خوب داشته باشد اما خوشبخت نباشد و شکست بخورد خوب نیست. از نظر وی یک شخص دارای یک اراده‌ی نیک باید خوشبخت هم باشد و حالش خوب باشد. پس در حالی که کانت فکر می‌کند اراده‌ی خوب تنها چیزی است که بدون قید و شرط و فی‌نفسه خوب است اما وی تصور نمی‌کند که این همان "خیر مطلق" است. این "خیر مطلق" یا "خیر اعلی" نه تنها می‌خواهد که ما یک اراده‌ی خیر داشته باشیم بلکه می‌خواهد ما به سعادت و خوشبختی هم برسیم.

اگر کسی واقعاً خوب است باید حاضر باشد که خوشبختی خود را بخاطر آن چیزی که قانون اخلاق می‌طلبد قربانی کند. ولی در عین حال کانت معتقد است که اگر کسی خوب باشد پس به لحاظ عقلی او می‌تواند امیدوار باشد که خوشبخت شود.

طبق نظریه‌های غایت‌محور مانند نظریه‌های ارسطو و افلاطون (که بیشتر در فلسفه‌ی اسلامی مشهور هستند)، آن چیزی که درست است واجب می‌شود، به این علت که آن برای رسیدن به کمالاتی ضرورت دارد. این نکته در فلسفه اخلاق علامه مصباح نیز برجسته است.

اما در نظریه‌های نتیجه‌گرایانه آن چیزی که درست است واجب می‌شود به این خاطر که در دیدگاه آنها این یک اصل اساسی است که خیر یا سود باید به حداکثر برسد. و آن چیزی درست است که خیر یا سود را به حداکثر برساند.

در نظریه‌های وظیفه‌گرایانه آن چیزی که درست است واجب می‌شود، به این علت که اگر کار واجب را انجام ندهیم به یک نوع تناقض می‌رسیم. این تناقض از نوع تناقض دو ادعا و بیان با یکدیگر نیست بلکه یک نوع تناقض عملی است. یعنی یک موقعیتی که در آن به طور ضمنی یک چیزی را اراده می‌کنیم و بدین واسطه شرایط کار خود را تضعیف می‌نماییم.

به این صورت که به فرض، من قصد دارم کاری را انجام دهم ولی این قصد من باعث می‌شود اصلاً نتوانم تصمیم درستی بگیرم. مثلاً تصور کنید من می‌خواهم دارویی بخورم که با خوردن آن دیوانه شوم. کانت می‌گوید این تصمیم شما یک تناقض عملی^۸ دارد. به این خاطر که کاری که شما می‌خواهید انجام دهید اصلاً امکان اخذ یک تصمیم درست را از بین می‌برد.

دیدگاه کانت نسبت به فضیلت‌گرایی

یکی از کتاب‌های مهم کانت در فلسفه اخلاق بنام «متافیزیک در اخلاق» در سال (۱۷۹۷) چاپ شد. در آن کتاب کانت می‌نویسد که ما دو وظیفه در رابطه با فضیلت داریم. کانت می‌گوید: اگرچه که فلسفه من وظیفه‌محور است و فضیلت‌محور نیست اما برای فضیلت‌ها قائل به یک جایگاه مهمی هستیم. وی معتقد است، از یک جهت ما نسبت به خودمان وظیفه داریم و باید سعی کنیم کمالاتی را کسب کنیم، که در این مورد کانت با علامه مصباح نیز هم فکر است. همچنین از جهت دیگر وظیفه داریم، برای خوشبختی دیگران کار کنیم. این ناشی از یک فضیلت دو پهلو بنام خیرخواهی^۹ است. کانت می‌گوید خیرخواهی یک وظیفه ناقص است. او وظایف را به وظایف کامل^{۱۰} و وظایف ناقص^{۱۱} تقسیم می‌کند. منظور ایشان این است که وقتی یک وظیفه کامل دارم به این معنی است که دقیقاً می‌دانم چه کاری باید انجام دهم. اما وقتی که یک وظیفه ناقص دارم، مشخص نیست که چه کاری را باید انجام دهم. مثلاً در مورد وظیفه‌ی تلاش برای خوشبختی دیگران؛ این وظیفه به ما نمی‌گوید که چه وقت یا چه کاری را باید برای خوشبختی دیگران انجام دهم یا به چه کسی کمک بکنم. این فضیلت این را تعیین نمی‌کند.

⁸ Practical Contradiction

⁹ Benevolence

¹⁰ Perfect Duty

¹¹ Imperfect Duty

برخلاف سودگرایان که می‌گویند، باید سعی کنیم تمام خوشبختی یا سود جامعه را به حداکثر برسانیم؛ اما کانت می‌گوید براساس وظیفه‌ی خیرخواهی، لازم نیست ما کاری کنیم که تمام سود جامعه یا حتی مردم جهان به حداکثر برسد. ما وظیفه داریم برای خوشبختی دیگران دغدغه داشته باشیم. اما چه‌طور این کار را انجام دهیم؟ و چطور به دیگران کمک کنیم؟

اخلاق، جواب این سؤال ما را نمی‌دهد. کانت به طور کلی می‌گوید، فضیلت یک قوه یا نیرو در اراده است. در حقیقت از نظر کانت رذیلت برابر با ضعف اراده است و شخص رذیلت‌مند دارای ضعف اراده می‌باشد. از دیدگاه کانت کسب فضایل یک امر تشکیکی است؛ یعنی می‌تواند کمتر یا بیشتر باشد. وقتی اراده قوی‌تر باشد فضیلت نیز بیشتر می‌شود اما اگر اراده ضعیف‌تر باشد فضیلت کمتر و کمتر شده، تا جایی که به رذیلت برسد.

کانت اعتقاد دارد، با توجه به فطرت انسان، انسان نمی‌تواند به طور کامل تمام فضیلت‌ها را کسب کند. اما به زعم کانت، این فکر و هدف ما برای رسیدن به تمام فضایل باارزش است و ناشی از یک اراده مقدس می‌باشد و باید آرمان اخلاقی‌مان قرار بگیرد. اخلاق می‌خواهد که ما سعی کنیم تا به کمالات برسیم، حتی وقتی که می‌دانیم به خاطر فطرت ضعیف خودمان نخواهیم رسید. ما باید امید داشته باشیم و تلاش کنیم تا در طول زمان و به تدریج از لحاظ اخلاقی بهتر شویم و به آرمان رسیدن به فضیلت کامل نزدیک‌تر گردیم.

در اینجا، با توجه به نکته‌هایی که عرض کردم، وظایف را به دو صورت تقسیم می‌کنیم.

تقسیم‌بندی وظایف

تقسیم‌بندی اول:

اولین تقسیم‌بندی این است که، نسبت به چه کسانی وظیفه داریم؟ دسته اول، وظایفی است که نسبت به خودمان داریم و دسته دوم، وظایفی است که نسبت به اشخاص دیگر داریم.

تقسیم‌بندی دوم:

دومین تقسیم‌بندی، وظایف را به دو دسته‌ی وظایف کامل و وظایف ناقص دسته‌بندی می‌کند. برخی وظایف کامل هستند و در آنها مشخص است که چه باید کرد. وظایف ناقص هم به ما اختیار می‌دهد تا تصمیم بگیریم و این وظیفه را انجام دهیم. مثلاً یک وظیفه کامل من نسبت به خودم، این است که نباید خودکشی کنم. به نظر کانت این حرام بودن خودکشی، یک وظیفه کامل نسبت به خود است. کامل است چون ما می‌دانیم که چطور زنده بمانیم.

وظیفه ما نسبت به دیگران، برای مثال این است که دروغ نگوییم. ما وظیفه داریم که از دروغ گفتن به دیگران پرهیز کنیم. یکی از وظایف ناقص ما نسبت به خودمان این است که روی استعداد خودمان کار کنیم؛ یعنی سعی کنیم که بهتر شویم. اما

اینکه چه کنیم که با توجه به استعدادهایی که در اختیار داریم بهتر شویم تعیین شده نیست. تشخیص این وظیفه ناقص در اختیار ماست. وظیفه ناقص ما نسبت به دیگران، خیرخواهی برای آنهاست. ما باید به دیگران کمک کنیم. اما همانطور که بیان شد، اینکه به چه کسی؟ چه وقت؟ و چگونه؟ مشخص نیست. ما برای تشخیص اینها اختیار داریم. به طور کلی ما برای اینکه تشخیص دهیم که وظایف ما چه کامل و چه ناقص؛ و چه نسبت به خود و چه نسبت به دیگران چیستند، نیاز به یک راهنما داریم.

امر مطلق^{۱۲}

کانت در اینجا از تعبیر امر مطلق استفاده می‌کند. او می‌گوید امرها و دستورات می‌توانند شرطی باشند؛ مشابه این عبارت که اگر ما یک چیزی بخواهیم در عوض باید کاری انجام دهیم. برای مثال، اگر بخواهیم به یک کمالی برسیم باید کاری انجام دهیم. اگر می‌خواهیم شجاع باشیم، باید کاری انجام دهیم. اما در نگاه کانت، امر مطلق امری است هیچ شرطی ندارد. طبق امر مطلق، داشتن یک سری شرایط ضروری است تا در مقام فاعل قرار بگیریم. فرقی ندارد که ما چه هدفی داریم فقط نکته این است که ما فاعل باشیم. پس ما فقط یک امر مطلق داریم و آن شرایطی است که برای فاعل لازم و ضروری است. خودکشی خلاف امر مطلق است، زیرا برای تصمیم‌گیری در هر کاری باید از فکر و عقل‌مان استفاده کنیم.

کانت در آثارش امر مطلق را به سه شیوه مطرح می‌کند. البته برخی از فلاسفه می‌گویند، کانت پنج فرمول در معرفی امر مطلق دارد. این اختلاف نظر بسته به این است که چگونه محاسبه‌شان کنیم. گاهی اوقات تفاوت در فرمول‌بندی در آثار ایشان دیده می‌شود. اما اینجا نمی‌خواهیم خیلی وارد جزئیات شویم، پس تنها سه فرمول امر مطلق را بیان می‌کنیم.

هر سه فرمول به Maxim اشاره می‌کند. حال این Maxim چیست؟

مکسیم یک قاعده‌ای است که به طور ضمنی وقتی ما کاری را انجام می‌دهیم آن را رعایت می‌کنیم. کانت معتقد است که اخلاقی بودن یک کار به واسطه‌ی رعایت آن قواعدی که کاری را بر اساسشان انجام می‌دهیم تعیین می‌شود. مثلاً فرض کنید وقتی به یک گدا کمک می‌کنیم، این کار باید بر اساس یک قاعده باشد. آیا این قاعده، قابل قبول است یا خیر؟ دغدغه کانت در فلسفه اخلاق، فعل‌های جزئی نیست. توجه کانت به این است که چگونه اخلاق خودمان بهتر شود. چه باید کرد تا انگیزه مناسب داشته باشیم و این انگیزه‌ها را بهبود ببخشیم. پس ایشان می‌گوید ما باید توجه داشته باشیم که بر اساس چه اصلی کاری انجام می‌دهیم و چه اصل و قاعده‌ای را در نظر داریم. بعد این امر مطلق را برای قضاوت درباره درستی یا نادرستی قاعده‌هایی که استفاده کردیم به کار ببریم.

¹² Categorical Imperative

اولین فرمول امر مطلق در آثار کانت، تعمیم‌پذیری است. کانت می‌گوید تنها زمانی بر اساس یک قاعده عمل کنید که بتوانید اراده کنید که این قاعده یک قانون کلی برای همه‌ی انسان‌ها باشد.

دومین فرمول امر مطلق، معروف به فرمول انسانیت است. در این فرمول کانت می‌گوید به گونه‌ای عمل کنید که رفتار شما نسبت به خودتان یا نسبت به دیگران همیشه با احترام همراه باشد. در رفتارتان نگاه ابزاری نسبت به خود یا دیگران نداشته باشید؛ نگاه ابزاری داشتن به خود یا دیگران یک نوع بی‌احترامی است. کانت معتقد است که باید در رفتار خود، دیگران را به عنوان غایت به حساب بیاوریم نه ابزارهایی برای رسیدن به اهداف جزئی خودمان.

سومین فرمول امر مطلق، مملکت غایات^{۱۳} است. این ملک یا مملکت غایات ناشی از اجرای امر مطلق می‌باشد. یعنی تمام قاعده‌هایی که در رفتارمان استفاده می‌کنیم باید با یک مملکت غایات، به‌عنوان یک قلمرو طبیعی هماهنگی داشته باشند. منظور ایشان چیست؟ تمام قاعده‌هایی که ناشی از قانون‌گذاری خودمان در رفتارمان است باید با یک مملکت غایات‌ها که به عنوان یک قلمرو طبیعی هستند هماهنگی داشته باشند.

مملکت غایات

منظور از مملکت غایات چیست؟ یعنی ما تمایل داریم در جامعه‌ای زندگی کنیم که همه انسان‌ها و شهروندان آن مملکت، رفتار درست نسبت به یکدیگر داشته باشند و به دیگر شهروندان به‌عنوان ابزار نگاه نکنند، بلکه با احترام با یکدیگر برخورد کنند.

کانت در اینجا بیشتر اجتماعی فکر می‌کند. او می‌گوید تصور کنید که می‌خواهیم جامعه‌ای بسازیم که قواعد رفتاری خود را با قوانین حاکم در یک جامعه آرمانی - مانند مدینه فاضله - هماهنگ و سازگار کنیم. یعنی قواعد رفتاری ما باید سازگار با قوانین آن جامعه آرمانی باشد. پس وقتی که ما قواعد رفتاری مان را فرمول‌بندی و اصلاح می‌کنیم باید درباره‌ی خودمان و همه‌ی انسان‌های دیگر به عنوان شهروندان یک جامعه‌ی واحد بیندیشیم که به طور بالقوه تحت قوانینی هستیم که برای همه قابل پذیرش است. کانت می‌گوید که عضویت در همان مملکت غایات می‌طلبد که ما خودآیینی^{۱۴} داشته باشیم. خودآیینی یکی از مفاهیم بسیار مهم در فلسفه کانت است.

خودآیینی

¹³ The kingdom of Ends

¹⁴ Autonomy

خودآیینی چیست؟ ریشه این کلمه از دو لغت یونانی Autos (خود) و Nomos (قاعده و قانون) ساخته شده است. Autonomy به معنای خودقانون گذاری است. یعنی خود ما قوانینی را برای خودمان تعیین می‌کنیم. نقطه مقابل خودآیینی، (Heteronomy) دیگرآیینی است. یعنی وقتی دیگران برای ما قوانینی را تعیین می‌کنند.

کانت معتقد است مدینه فاضله جامعه‌ای است که در آن تمام قوانین، مورد پذیرش شهروندان است. یعنی همه‌ی شهروندان موافقتند که خودشان قوانین‌شان را تعیین کنند Autonomy. در دیدگاه کانت به معنای اختیار دلخواهی نیست. بلکه به معنی این است که اراده‌ی ما باید طوری باشد که قوانینی که عقل برای ما تعیین می‌کند را بپذیرد. وقتی عقل سازگار با امر مطلق باشد برای ما قانون تعیین می‌کند. طبق ادعای کانت این سه فرمول امر مطلق برابر هستند. بدین معنی که از یکی به دو فرمول دیگر می‌رسیم. چه‌طور این کار را انجام دهیم؟ آیا واقعاً امکان دارد؟ متفکران متخصص در فلسفه کانت در این زمینه اختلاف نظر دارند.

اهمیت و ضرورت امر مطلق از نگاه کانت

برخی می‌گویند که این فرمول‌بندی‌های امر مطلق فقط شعارهایی هستند و امکان‌پذیر نمی‌باشند. برخی دیگر با پذیرش چند پیش فرض آنها را می‌پذیرند؛ اما این افراد نیز گاهی درباره ارتباط میان این سه فرمول اختلاف نظر دارند. در هر صورت، آن چیزی که در اینجا برای ما مهم است نوع اخلاق هنجاری‌ای است که کانت مطرح می‌کند. وی یک نظام اخلاقی ارائه می‌دهد که ما بر مبنای آن می‌توانیم تصمیم بگیریم که چه کاری درست و چه کاری نادرست است.

روش کانت به این صورت است: ابتدا باید به رفتار خودمان نگاه کنیم. باید ببینیم چه قاعده‌ای به‌طور ضمنی در رفتار ما جریان دارد. یعنی من در این عمل خود چه قاعده‌ای را رعایت می‌کنم. آیا این قاعده‌ی من با امر مطلق سازگاری دارد. پس این سه فرمول‌بندی امر مطلق به ما کمک می‌کند تا رفتارهایمان را ارزشیابی کنیم.

اگر رفتار ما مطابق با قوانین مملکت آرمانی نباشند آن وقت باید شک داشته باشیم که کار خوبی انجام داده‌ایم یا خیر. مثلاً من عملی انجام دهم و این رفتار را برای خودم بدون اشکال بدانم، اما راضی نباشم که شخص دیگری آن عمل را انجام دهد. از نظر کانت این رفتار به لحاظ اخلاقی اشکال دارد. یا کاری را بر مبنای یک قاعده‌ای انجام دهم و طبق آن قاعده دیگران را فقط یک راهی برای رسیدن به آن هدف ببینم. از نظر کانت این رفتار هم اشکال دارد زیرا نباید از دیگران به‌عنوان ابزار استفاده کنیم.

بر خلاف نظریه‌های اخلاق نتیجه‌گرا یا اخلاق غایت‌گرا، در اخلاق وظیفه‌گرا، آن چیزی که تعیین می‌کند که یک کار درست هست یا نیست، نتایج این کار نیستند و البته هدف یا نیت هم نیستند، بلکه همان ماکسیم‌ها و قواعدی می‌باشند که به‌طور ضمنی مبنای عمل ما قرار گرفته‌اند.

طبق نظر کانت ما باید ببینیم که آیا قاعده‌ی عمل من مطابق با امر مطلق است یا خیر. اگر مطابق نباشد باید عملم را اصلاح کنم. باید به قاعده‌هایی که به طور ضمنی در رفتار ما مستتر هستند بیشتر توجه داشته باشیم. برای مثال، وقتی کسی نسبت به رفتار ما اعتراض کند و بگوید چرا این کار را انجام داده‌اید؟ و ما در پاسخ بگوییم که چاره دیگری نداشتیم. این باید برای ما یک علامت باشد تا مواظب باشیم. در اینجا شما یک موقعیت استثنایی برای خودتان قائلید و می‌گویید که چاره‌ی دیگری نداشتیم؛ یعنی می‌دانم که کار بهتری هم می‌توانستم انجام دهم اما در آن موقعیت نمی‌توانستم انجام دهم یا انجام ندادم. کانت می‌گوید که باید بیشتر توجه داشته باشیم و نباید سریع بگوییم که چاره‌ی دیگری نیست.

پس کار ما وقتی درست است که قاعده‌ها با امر مطلق مطابقت داشته باشند. بنابراین این نکته‌ی مهمی است که بر مبنی آن می‌توانیم اخلاق نتیجه‌گرا، اخلاق فضیلت‌گرا، اخلاق وظیفه‌گرا و غایت‌گرا را با هم مقایسه کنیم.

تفاوت اخلاق وظیفه‌گرا و غایت‌گرا در قضاوت اعمال

طبق اخلاق ارسطویی، باید در کارهایمان هدف درستی داشته باشیم. این هدف بسیار مهم است. ما باید در هدف‌گذاری برای اعمالمان افراط و تفریط نکنیم. پس طبق اخلاق ارسطویی هدف یک عمل در درستی یا نادرستی اعمال تعیین کننده است.

اما کسانی که نتیجه‌گرا هستند بیان می‌دارند که فرقی ندارد شما چه قصدی داشته باشید. شما یا چیزی را می‌خواهید یا نمی‌خواهید، انگیزه‌تان مهم نیست. چیزی که مهم است این است که شما چه کاری انجام داده‌اید. آیا فعل شما نتیجه خوبی داشته است یا خیر؟ اگر خوب بوده پس فعل شما خوب است.

البته نتیجه‌گرایان قبول دارند که یکی از عوامل رسیدن به کار خوب نیت خوب است. آنها نمی‌گویند که نیت اصلاً مهم نیست، حرف نتیجه‌گرایان این است که نیت تعیین‌کننده نیست. گاهی اوقات شخصی نیت بسیار عالی دارد ولی براساس آن نیت عالی کارهای زشتی می‌کند. مخصوصاً در تصمیمات امور سیاسی، این اتفاق زیاد می‌افتد. البته معمولاً جای شک نسبت به صداقت سیاستمداران و انگیزه‌هایی که مطرح می‌کنند وجود دارد، ولی نتیجه‌گرایان می‌گویند ملاک برای درستی یک کار نتیجه‌ی آن است و در قضاوت در مورد آن کار نتیجه خیلی مهم است.

به طور روشن‌تر، از نگاه نتیجه‌گرایان، وقتی نتیجه‌ی یک کار نشان دهد که تصمیم سیاستمداران بد بوده است، شما نمی‌توانید این توجیه را بیاورید که هدف آنها چیز دیگری بوده است چون نتیجه، تعیین‌کننده‌ی خوبی یا بدی یک عمل است.

اما کانت طبق اخلاق وظیفه‌گرایانه‌اش، شیوه‌ی دیگری برای قضاوت در مورد یک عمل دارد. روش قضاوت کانت نه بر اساس انگیزه و نه براساس نتایج می‌باشد، بلکه بر اساس وظیفه است. از نظر وی برای تعیین اینکه کاری که درست یا نادرست است، باید ببینید که قاعده‌ی آن کار مطابق با قواعد عقل عملی هست یا خیر. حال سوال این است که عقل عملی چه طور می‌تواند درستی یا نادرستی کاری را تأیید کند؟

عقل عملی به طور مستقیم نمی‌تواند این کار را انجام دهد بلکه به طور غیرمستقیم چنین می‌کند. عقل عملی به ما می‌گوید که این کاری که کردیم طبق قاعده‌هایی است. همچنین به ما می‌گوید که آیا این قاعده‌ها مطابق قانون‌های مدینه فاضله هستند یا خیر. آیا این قواعد سازگار با قوانین یک جامعه‌ای که در آن همه قانون‌گذار هستند می‌باشد یا خیر. اگر مطابقت نداشته باشند این کاری نادرست است. زیرا قواعدی که به کار بردید نشان می‌دهند که از دیگران به عنوان ابزار استفاده کرده‌ایم. پس عقل به ما می‌گوید که این کار نادرست است.

در یک مورد دیگر، وقتی ما کاری را برای خودمان خوب می‌دانیم ولی برای کس دیگری بد بدانیم. باز هم طبق اخلاق کانت، این اصلاً قابل قبول نیست. عقل می‌گوید که نباید خود را مستثنی بدانیم و نباید فقط بر اساس قاعده‌ای که برای من مناسب است عمل کنیم. این عملکرد از نظر فلسفه کانت امری نادرست است.

جایگاه خدا در فلسفه اخلاق کانت

فلسفه اخلاق کانت یک جنبه‌ی مذهبی دارد. کانت می‌گوید که ما باید تمام دستورهایی که عقل می‌دهد را دستورات خداوند بدانیم. وی برای توجیه این ادعا می‌گوید؛ ما به چه دلیلی کاری را خلاف امر مطلق انجام می‌دهیم؟ دلیلش این است که ضعیف و خودخواه هستیم و شهوت و امیال ما در کارهایمان دخالت می‌کنند. ولی خدا از همه این آسیب‌هایی که ذکر کردیم مبرا است. اراده خدا، یک اراده مقدس و کامل است، پس هر چیزی که با اراده خدا مطابقت داشته باشد درست است. از طرف دیگر، خود عقل هم به ما می‌گوید که کارهایی که از لحاظ اخلاقی درست هستند دستور خداست و به خدا نسبت می‌دهد.

البته کانت اعتقاد دارد که ما نباید ابتدا به منابع دینی نگاه کنیم و بگوییم چیزی که خدا گفته با امر مطلق مطابقت دارد یا خیر. بلکه برعکس، ما ابتدا طبق همان روندی که ذکر کردیم، باید ببینیم که عقل کاری را تأیید می‌کند یا خیر. اگر این قضاوت عقل کاملاً پاک باشد و آلوده به امیال دیگر نباشد و در نتیجه مطابق با امر مطلق باشد. آنگاه ما می‌توانیم بگوییم که این دستور خداست و او از هر نقصی مبرا است.

سؤال: تفاوت جوهری دیدگاه امام (ره) با دیدگاه کانت چیست؟

جواب: هرچند این دو دیدگاه نقاط مشترکی با هم دارند، ولی چارچوب مشابه فلسفه اخلاق امام بیشتر در فلسفه اسلامی یافت می‌شود نه در فلسفه کانت و ... نکته دیگر تفاوت مسئله‌ی تشخیص و تعیین وظیفه در فلسفه اخلاق امام و فلسفه کانت است. در اخلاق کانت برای تشخیص وظیفه از امر مطلق استفاده می‌کنیم. نگاه می‌کنیم تا ببینیم آیا قواعد با امر مطلق مطابقت دارند یا خیر. ولی مطابق افکار دینی، باید ببینیم که خدا از ما چه چیزی می‌خواهد. همچنین با توجه به این که امام یک عارف بزرگ بود، در اینجا بر سر ماهیت اخلاق و وظیفه نیز با کانت اختلاف دارند.

طبق نظر کانت اگر چیزی استثنائاً برای من باشد، پس به هیچ وجه قابل قبول نیست، اما در افکار دینی این نظر کانت درست نیست. به طور مثال پیامبر می‌توانست ده همسر داشته باشد، ولی برای دیگران این امکان وجود نداشت. ولی طبق اخلاق کانتی این نادرست است. چون در اینجا یک استثناء در نظر گرفته شده است. مثال‌های دیگری نیز در دین وجود دارند. در برخی موارد یک شخص به خاطر مقامی که دارد یا کسب می‌کند می‌تواند رفتار استثنایی داشته باشد. اما این در چارچوب فکر کانت نمی‌گنجد. علیرغم این تفاوت‌ها، نکته مشترک بین فلسفه امام و کانت این است که هر دو می‌گویند که اصلی‌ترین ملاک ما "وظیفه" است، نه "نتایج" کارها. این تفاوت درستی است که شما فرمودید .

یک نکته دیگر این است که، گاهی کسی می‌گوید که وظیفه‌ی من فقط این است که کار درست را انجام بدهم و نتیجه برایم مهم نیست. اما این درست نیست زیرا ما وظیفه داریم که از ضرر رسیدن به دیگران جلوگیری کنیم. پس اگر می‌خواهیم وظیفه‌ای را انجام دهیم باید به نتایج کارهایمان هم نگاه کنیم. بنده گمان می‌کنم که منظور امام این نبوده که ما نباید نتایج را در نظر بگیریم. زیرا برای اینکه تشخیص دهیم که چه کاری درست است و وظیفه چیست نیاز داریم که تا اندازه‌ای به نتایج نگاه کنیم تا بگوییم که انجام چه وظیفه‌ای درست است. البته اینکه تشخیص دهیم که ما تا چه اندازه باید نتایج را در نظر بگیریم، کار راحتی نیست.